فیلسوف جنس دوم/ نقش کتاب «جنس دوم» سیمون دوبووار در مباحثات نظری قرن بیستم

بونوات گرول

مترجم : ولی زاده، ناهید

«ما زن به دنیا نمی‏آییم،ما زن می‏شویم».این جمله که‏ بسیاری آن را چکیده کتاب جنس دوم سیمون دوبوآر می‏دانند،بی‏گمان تأثیرگذارترین جمله در تاریخ جنبش‏ برابری خواهانه زنان بوده است.دوبوواراما خود مورد انتقادات گسترده‏ای از سوی فعالین و نظریه‏پردازان جدید این جنبش قرار دارد.این مقاله به گونه‏ای وافادارانه به سهم‏ کتاب جنس دوم در مباحث نظری قرن بیستم و نگاه تبعیض‏ آمیز تاریخ‏نویسان به جایگاه نویسنده آن می‏پردازد.

کتاب جنس دوم چون کتاب مقدسی همواره در طول چهل‏ سال گذشته مورد استناد جنبش فمنیسم قرار گرفته و نقش‏ کتاب اصلی و مرجع را ایفا کرده است.

در ژوئن 1949 اولین جلد از این رساله جسورانه(که امروزه به‏ گونه نادرستی آن را می‏سنجیم)منتشر شد.این رساله با زیر سؤال‏ قرار دادن کلیشه‏ها و اظهارات بی‏چون و چرایی که بزرگترین‏ متفکران در طول هزاران سال فریاد کشیده‏اند،مدعی پاسخ دادن‏ به سؤال«زن چیست؟»و همین‏طور مدعی بازنویسی شرح حال‏ زنان از دریچه علم زیست‏شناسی و جامعه‏شناسی است.این رساله‏ در آرزوی نابود کردن حصار تعصبات و ممنوعه‏هاییست که زن را در سرنوشتی غیر قابل تغییر محبوس می‏سازد و در جست‏وجوی‏ راه‏های پنهان آزادی آن‏ها است.

سیمون دو بووار در آن زمان 37 سال داشت.او قبلا سه‏ رمان و رساله‏ای با نام پیروس و سیته‏آ منتشر کرده و نمایشنامه‏ بی‏عرضه‏ها را به اجرا درآورده بود.با وجودی که آثارش سبب‏ به شهرت رسیدن او هستند،«لقب بانوی سارتر را به او می‏دهیم‏ و او را ابتدا به عنوان همنشین«پاپ اگزیستانسیالیسم»در نظر می‏گیریم.اما این اندیشه هرگز به ذهن کسی خطور نکرده است‏ که سارتر را به عنوان همنشین سیمون دوبووار در نظر بگیرد!این‏ چیزیست که بعدا باید به آن توجه کنیم.قطعا پیش از او زنان‏ قهرمان،منزوی و تنهایی چون الیمپ دوگوژ،زنان جسوری‏ همچون ماری ولستنکراف یا زنان روشنفکری چون ویرجینیا ولف،فمینیسم را حتی پیش از آن‏که نامی از آن باشد،در اروپا پدید آورده بودند.اما اولین فردی که این مطالبات پراکنده،این‏ جریانات فکری به سرعت سرکوب شده،این مبارزات و حتی‏ خیالات را به منظور ارائه نظری واحد به همراه اثبات علمی و تاریخی جمع‏آوری کرد،سیمون دوبووار بود.همانند زنانی که‏ پیشاپیش او حرکت می‏کردند،مانند تمام زنانی که جرات فاصله‏ گرفتن از سنت‏ها را داشتند،بووار با سرزنش‏های نیک‏اندیشان و خصومت و دشمنی همکارانش مواجه شد.در همان زمان که او را به دلیل زندگی با سارتر بدون این‏که با او ازدواج کرده باشد عیاش‏ و بی‏بند و بار می‏نامیدند.

این هیاهو کمک کرد تا 22000 نسخه از جلد اول این کتاب‏ در ظرف یک هفته به فروش برسد.در نخستین صفحه کتاب، نویسنده گفته مشهور پیتاگور (Pythagore) را گنجانده:«یک‏ اصل خوب وجود دارد که نظم،نور و مرد را خلق کرده است و یک اصل بد که هرج و مرج،ظلمات و زن را بوجود آورده است» همچنین این نکته پولن دولبر (Poulin de la Barre) را در ادامه می‏آورد«هرآنچه که توسط مردان راجع به زنان نوشته‏ شده است بایستی مورد ظن قرار بگیرد چرا که آن‏ها در آن‏ واحد هم حریف هستند و هم داور».بدین ترتیب این‏بار یک‏ زن است که رساله‏ای جامع در خصوص زنان می‏نویسد.جلد اول‏ در خصوص حقایق و اسطوره‏ها از جنبه زیست‏شناسی،تاریخ و روانکاوی است.بخش جلد دوم بررسی ازدواج،مادری،بلوغ‏ و بالاخره پیری می‏پردازد.برخلاف آنچه که ممکن است تصور کنیم،این کتاب از یک ادعای مبارزه‏جویانه یا حتی از یک تمایل‏ پیش پاافتاده برای تلافی و انتقام بوجود نیامده است.بووار تا این‏ زمان در زندگی‏اش بسیار موفق است؛او اصلا خیال فیصله دادن‏ به این موضوع را ندارد چرا که در این دوره آشفته پس از جنگ‏ مسائل بسیار مهم‏تری از فمینیسم مطرح می‏شود.نویسنده در خصوص دلایلی که باعث شده است تا به این موضوع بپردازد صادقانه توضیح می‏دهد و(بنابر عادات خود در دومین جلد از اتوبیوگرافی‏اش)نیروی سن را مطرح می‏کند.

«اولین سؤالی که برایم مطرح شد این بود:برای من زن بودن‏ چه مفهومی می‏تواند داشته باشد؟ابتدا فکر می‏کردم زود بتوانم از شر این سؤال خلاص شوم.من هرگز احساس حقارت نکرده بودم. زنانگیم مرا هرگز اذیت نکرده بود.هیچ کس هرگز به من نگفته بود: «شما این‏گونه فکر می‏کنید به این دلیل که زن هستید.»به سارتر می‏گویم:برای من این مسئله مهم نبوده است.

با این وجود شما همانند یک پسر تربیت نشده‏اید.بایستی به‏ این مسئله از نزدیکتر نگاه کرد.من نگاه کردم و دریافتم که این‏ جهان مذکر بوده است.کودکیم از افسانه‏های ساخته شده توسط مردان پر شده بود و من به هیچ وجه به گونه‏ای که اگر پسر بودم‏ عکس العمل نشان نمی‏دادم.آن‏قدر به این موضوع علاقه‏مند بودم‏ که فکر اظهارات شخصی را برای پرداختن به مسائل زنان رها کردم».

از نخستین سطرهای مقدمه‏اش،بووار اعلام می‏کند «حرف‏های احمقانه بسیاری در طول قرن پیش زده شده است» و پروژه خود را اعلام می‏کند:پرتوافشانی بر هرآنچه که طبق‏ فرمول فروید«قاره تاریک»را تشکیل می‏دهد.با صراحت و جسارتی که به او اجازه می‏دهد تا از تمام چیزهایی که شخصیت‏ او را می‏سازد،سخن گوید و از«کشف تقریبا چهل ساله جنبه‏ای‏ از دنیا که جلوی چشم همه قرار دارد اما هیچ کس آن را نمی‏بیند» متعجب شود.

او می‏نویسد:«فکر نوشتن کتابی راجع به موقعیت خاص جنس‏ مذکر در میان بشر به ذهن هیچ مردی خطور نکرده است،مرد بودن او به خودش مربوط است.این مسئله که مرد بودن یک‏ خصوصیت نیست مورد قبول است.مرد با مرد بودنش حقانیت‏ دارد،این زن است که در اشتباه است.»

او ایده بنیادینی که در واقع اساس این اثر قرار گرفته است را مطرح می‏کند:«زن نسبت به مرد تفاوت پیدا می‏کند،نه مرد نسبت به زن.او نسبت به عامل اصلی،غیر ضروری است.مرد علت‏ است،مطلق است؛زن«دیگری»است.»

بووار فکر می‏کرد عنوان«دیگری»را به جای جنس دوم بر اثر خود بگذارد.از آن جایی که این اثر آرامش فکری مردان و زنان‏ بسیاری را برهم می‏زد به محض انتشارش جار و جنجال زیادی‏ به پا شد.این نخستین بار بود که یک زن،یک فیلسوف جرات‏ مطالبه نه تنها برخی حقوق برای زنان را کرده بود،بلکه خواستار برابری مطلق بود و مسائل ممنوع آزادی جنسی،مادری و سقط جنین و بهره‏کشی خانگی،...را مطرح می‏کرد.

کتاب توسط کلیسای رم در فهرست کتب ممنوعه قرار گرفت. در فرانسه بسیار خواند شد اما زنان فرانسوی واقعا از اهمیت‏ مسئله زنان آگاه نشدند،درحالی‏که در ایالات متحده،جایی که‏ فمینیسم قبلا پایه‏گذاری شده بود،به موفقیت بالایی دست‏ یافت.دو میلیون نسخه به زبان انگلیسی به فروش رسید و یک‏ سال در صدر فروش ژاپن قرار گرفت.جنس دوم به تمایز زبان‏ها از جمله زبان عربی،عبری،صربی-کرواسی(در صربستان،بوسنی‏ هرزگوین و کرواسی صحبت می‏شود)و تامولی(زبان مردم‏ جنوب شرق هند)ترجمه شد.سیمون دو بووار به سرعت به پر خواننده‏ترین نویسنده فمینیست در جهان تبدیل شد.حاشیه‏ کتاب شامل این واژه‏ها می‏شد:«زن،این ناشناخته»که در واقع دعوت به مبارزه‏ای بود با فیلسوفان و رمان‏نویسانی که ادعا می‏کردند همه چیز را راجع به زن می‏دانند و گفته‏اند!نشانه این‏ مبارزه به راه افتادن یک آشوب واقعی که شامل حرف‏های رکیک‏ و اعمال پست و سوء نیت‏ها می‏شد،بود.تعداد حیرت‏انگیزی‏ از نویسندگان بدون هیچ ترسی،وحشت عصبی خویش را در مقابل زنی که که جرات زیر سؤال بردن تمام افکار پذیرفته شده‏ و به خصوص جرات سخن گفتن از جسم آن هم بدون هیچ شرم‏ و حیایی را داشت،بیان می‏کردند.چپی‏ها همچون راستی‏ها به‏ خشم در می‏آیند و تظاهر به انزجار می‏کنند.فرانسوا دوموریاک‏ (Francois de Mauriac) می‏گوید:«ما از نظر ادبی به حد و مرزهای تحقیرآمیزی رسیده‏ایم»و در برابر عموم به مبارزه‏ برای بدنام کردن نویسنده می‏پردازد.

ژولیان گراک (Julien Gracq) اعلام می‏کند:«لحن‏ جنس دوم بی‏ادبانه و حیرت‏آور است»کامو (Camus) اظهار می‏کند که این کتاب«یک توهین به مرد رومی است.»و ژانت‏ توره-ورمیرسچ (Jeannette Thorez-Vermeersch) در آن«توهین به هنرمندان»را می‏بیند.پیردوبواسدفر (Pierrede Boisdeffre) و روژه نیمیته (Roger Nimier) در توهین به«این دختر بیچاره عصبی»با یکدیگر رقابت می‏کنند و ژان گیتون،فیلسوف،اظهار می‏کند«به شدت از کشف زندگی‏ غم‏انگیز نوینسده این اثر تحت تاثیر قرار گرفته است.»

سیمون دوبووار می‏نویسد:«بی‏شرمی مرا سرزنش می‏کنند، با سنت مبتذلی که برای فرانسوی‏ها مجموعه ضرب المثل‏ها و عباراتی را فراهم کرده که زن را تا حد ارضاکننده صرف جنسی‏ پایین می‏آورد،مرا ارضا نشده،بی‏تفاوت،حشری،هم‏جنس باز، صد بار کورتاژ شده و حتی مادر مجرد می‏خوانند...

بسیاری از مردان اظهار کرده‏اند که من حق صحبت کردن‏ درباره زنان را ندارم چرا که فرزندی به دنیا نیاورده‏ام!خودشان‏ چطور؟آیا باید برای قوم‏شناسان صحبت کردن از قبایل آفریقایی‏ را که به آن تعلق ندارند ممنوع کرد؟

این عکس العمل‏ها هما اندازه حیرت‏انگیز به نظر می‏رسند که‏ جنس دوم را یک اثر جنسی،خودنمایی یا حتی مبتذل در نظر بگیریم.

با این وجود در مطبوعات برخی از اهمیت واقعه آگاه‏ شده‏اند یک زن،زنان را به آزادی فرا می‏خواند!پاریس مچ‏ (Paris-Match) می‏نویسد:«سیمون دوبووار،نایت سارتر و متخصص در اگزیستا نسیالیسم،بدون شک اولین زن فیلسوفی‏ است که در تاریخ مردان ظاهر شده است و فلسفه‏ای از جنس خود را از ماجرای بزرگ بشری جدا کرده است.»

به لطف آنچه امروز رسانه می‏نامیم،بووار در کنار سارتر وارد اساطیر پاریسی می‏شود.عکس‏های بیشماری او را در تارس کافه‏ سن ژرمن دپره (Saint Germain des Pres) ،بسیار ساده‏ و بی‏تکلف نشان می‏دهند.او هرگز به خود اجازه نمی‏دهد که در بند افتخار و خصومتی که با آن مواجه میشود و یا نامه‏های توهین‏ آمیزی که دریافت می‏کند،قرار گیرد.مردی که او«برتر از هر کسی قرار می‏دهد»کسی نیست که او را حقیرتر از خود شمارد. احترام او برایش کافیست همان‏گونه که احترام خانواده مرکب‏ از حلقه دوستان صمیمی که سارتر (Sartre) و لوکستر (Castor le) را در تمام طول زندگیشان احاطه کرده‏اند.

آنچه که امروز با در نظر گرفتن جنس دوم در زمان خود حیرت‏آور به نظر می‏رسد،این است که این اثر به هیچ موج‏ فمینیستی تعلق ندارد و بیانیه هیچ جنبشی نیست.بیست سال‏ زودتر از تولد M.L.F در فرانسه و 10 سال زودتر از انتشار دومین‏ اثر مهم فمینیستی قرن بیستم یعنی زن فریب‏خورده بتی فریدان‏ (la Femme mystifiee de Betty Friedan) در آمریکا انتشار یافت.

با این وجود در آن زمان بووار هنوز فکر نمی‏کرد که مبارزه زنان‏ می‏تواند یک مبارزه خاص باشد.از نظر او،پیدایش سوسیالیسم، اتوماتیک‏وار به جنسیت‏گرایی پایان می‏داد و برابری را برقرار می‏کرد.او این اعتقاد را باید بین سال‏های 1949 تا 1969 و با مشاهده این‏که نه در روسیه شوروی و نه در هیچ جای دیگر زنان‏ موفق به دست‏یابی به حقوق و آزادیهای مردان نشده‏اند،تغییر داده باشد.

گفته می‏شود که وردر (Werther) «خودکشی»را رواج داده‏ است ورنه شاتو بریان (Rene de Chateaubriand) «غم و اندوه»را اما جنس دوم به«گسترش آزادی»دامن زده آن هم‏ آزادی در تمام زمینه‏ها.کمتر کتابی در جهان باعث یک چنین‏ آگاهی جمعی شده است و به آرمان‏های اقرار شده،سرکوب شده‏ و یا ناآگاهانه یک چنین بخش عظیمی از بشریت عینیت بخشیده‏ است.آثار سیمون دوبووار حتی هنگامی که خوانده نشده است‏ در نگرش افراد نفوذ کرده و امروز،هنوز هم بخش عمده‏ای از آنچه‏ را که زنان می‏گویند،انجام می‏دهند یا می‏نویسند تحت تاثیر قرار می‏دهد.می‏توان گفت برای سیمون دوبووار نگارش از عمل‏ جدا نیست وع مل از اخلاق بووار تنها،نویسنده‏ آثارش نیست بلکه نویسنده زندگی خود نیز است‏ و همین ویژگی به او اجازه می‏دهد تا حد و مرزهای‏ نقد ادبی راب رای رسیدن به یک توانمندی کلی زیر پا بگذارد.پی افزودی که تعداد کمی از نویسندگان‏ می‏توانند از آن استفاده کنند.انی-کوهان-سولان‏ (Annie Cohen-Solal) ،نویسنده بیوگرافی‏ اخیر ژان پل سارتر صادقانه اهمیت شخصیت‏ سیمون دوبووار را در قضاوت و داوری اثرش خاطر نشان می‏کند.در عصری که دختران جوان خود را با شماهای مقرر شده وفق می‏دادند و هیچ الگوی زنی‏ در آن نمی‏یافتند تا با آن یکی بشوند بووار توانست‏ یک سرنوشت مبتکرانه برای خود انتخاب کند.«او به سیمون دوبوواری تبدیل شد که در مقابل طبقه‏ اجتماعی خود،در مقابل خانواده‏اش،با سارتر و در مقابل او،در بررسی‏های دائمی‏ای که محدوده‏ای‏ مستقل و مشترک برای او بود،قرار گرفت.او سیمون‏ دوبوواری شد که در مقابل افکار عمومی و آنچه که‏ مردم می‏گفتند قرار گرفت.»

در خاطرات یک دختر منظم،اولین جلد از اتوبیوگرافی که درواقع تاریخ نیمه قرن نیز هست، با صداقت بسیار خود،خط سیر زندگی دختر کوچکی را در یک‏ خانواده بورژوازی ورشکسته روایت می‏کند که به بیماری پوستی‏ مبتلاست(پدرش به او می‏گوید«دخترک بیچاره‏ام چه قدر تو زشت هستی!»،علاوه بر این متذکر می‏شود که او جهیزیه نخواهد داشت)،اما دارای استعداد ادبی است.در پانزده سالگی بدون شک‏ به سؤال:می‏خواهید در آینده چه کاره شوید؟پاسخ می‏دهد «یک نویسنده مشهور!»اما می‏داند که حرفه‏اش به کلی به هوش‏ و مطالعاتش بستگی دارد،«بنابراین از خودآرایی چشم‏پوشی‏ می‏کند،خواب را بر خود حرام می‏کند تا کتاب بخواند،در پشت‏ میز مطالعه می‏کند و شجاعت را همچون دارویی برای درمان‏ پیش پاافتاده‏گی زندگیش بر خود ملزم می‏کند».

در سال 1926 با ذکر«بسیار خوب»مدرک ادبیات و سپس‏ مدرک ریاضیات عمومی به علاوه گواهینامه زبان لاتین خود را دریافت می‏کند سپس شروع به نوشتن رمانی می‏کند که به خاطر تفکرات محافظه‏کارانه خانواده‏اش تکه‏تکه می‏شود پس از آن به‏ فلسفه روی می‏آورد.

در سال 1929 رتبه دوم را در کنکور استادی فلسفه کسب‏ می‏کند همان سالی که ژان پل سارتر نفر اول می‏شود.درواقع‏ آن‏ها هر دو با داشتن نمرات برابر موفق به کسب مقام اول‏ شده‏اند.اما در سال 1929 تبعیض عجیبی میان دختران و پسران‏ وجود داشت دختران که تعدادشان بسیار اندک بود اضافی تلقی‏ می‏شدند و خود را ردیف پایین‏تری می‏دیدند.بووار که هنوز به‏ آگاهی فمینیستی دست نیافته بود از این مسئله متعجب نشد. او بیست و یک سال داشت و جوان‏ترین پذیرفته شده در فرانسه‏ بود.دیگر دانشجویان دانشسرا،ریمون آرون،نیزان،سارتر،مولو- پونتی بودند که چندین سال بزرگ‏تر از بووار بودند.

همان سال ژان پل سارتر که جوانی بسیار آگاه بود وارد زندگی‏ سیمون دوبووار می‏شود تا با او مشخص‏ترین رمان عاشقانه قرن‏ را زندگی کند.بووار بیش از پنجاه سال همدم او می‏ماند و این دو انسان خارج از عرف به تفاهمی روشنفکرانه می‏رسند که تا پایان‏ زندگی‏شان ادامه می‏یابد.

برای هریک از ما که خود را دختران معنوی سیمون دو بووار می‏دانیم،خواه ناخواه نقد بی‏طرفانه جنس دوم بسیار سخت‏ است.

با این حال بووار خود در طول زندگیش بارها تغییر موضع‏ می‏دهد و همچنان از قرار گرفتن بر روی پایه مجسمه امتناع‏ می‏ورزد.برعکس،هر اندازه که بیشتر پا به سن می‏گذارد بیشتر به بنیان فمینیستی و مبارزه‏گرایی هر روزه نزدیک می‏شود. بنابراین ناعادلانه است که او را در ردیف آثار باستانی قرار دهیم‏ که در مقابلشان خم می‏شویم اما دیگر از آن‏ها دیدن نمی‏کنیم. در هفتاد و پنج سالگی یعنی سه سال قبل از مرگش،هنوز دختر جوان و کنجکاوی در او زندگی می‏کرد با توقعات بسیار که آماده‏ پذیرش هرگونه خوشبختی با هر نوع فداکاری بود.

با این وجود باید توجه داشت که پیشرفت‏های علمی و تحول‏ نگرش‏هایی که سیمون دوبووار نقش مهمی در آن داشت،برخی‏ تحلیل‏های جنس دوم را باطل اعلام کردند.چهل سال بعد با همان نگاه دیگر این یا آن موقعیت زنانه دیده نمی‏شد.

در پایان به این مطلب می‏رسیم که نمی‏توان اثر بزرگ بووار را بدون مراجعه به جمله مشهور آن،به عبارت کوتاه و گریزناپذیر «ما زن به دنیا نمی‏آییم بلکه زن می‏شویم»که برای بسیاری‏ خلاصه جنس دوم است،در نظر گرفت پرواضح‏ است که چنین شعاری را نمی‏توان در رابطه با افکار بوواری ساده انگاشت.اما برای رها کردن زنان او نفوذ شدید پندارهای قالبی،از مفهوم کاذبی که همیشه‏ در مورد زنان وجود داشته است،باید یک جمله شوک‏ آور خلق کرد.شاید به دلیل سبک بسیار ساده‏اش در نگارش،به دلیل تمایل به رد تصنع و بررسی‏های‏ احساس برانگیزی که بارها در او دیده شده است‏ که چنین عبارتی را خلق می‏کند عبارتی که شدت‏ اختصارش آن را به نبوغ نزدیک می‏کند.

او هنوز در جایگاه واقعی خود در تاریخ ایده‏ها قرار نگرفته است.از نام بردن او عنوان یک فمینیست(که‏ البته در زمان نگارش جنس دوم نبود)و همچنین‏ به عنوان یک فیلسوف و خودداری می‏شود.میشل‏ لودوف (Michele le Doeuff) ،فیلسوف به‏ خوبی توضیح می‏دهد که زنان برای ورود به جامعه‏ ددمنشانه مذکر متفکران با چه مقاومت وحشتناکی‏ روبه‏رو می‏شوند.«به این علت که ما رسالات زنان‏ را در ستون ویژه قرار می‏دهیم نیمی از خوانندگان‏ بالقوه از خواندن این صفحه صرف نظر می‏کنند.در حالی که مطالعات زنان معرف بخشی از جهان است‏ نه یک محله یهودی نشین.»

او با نقد برخی از جنبه‏های فکری سیمون دوبووار،زیباترین‏ ستایشی که می‏توان آرزو کرد به او می‏دهد:«کتابی که به انزوا پایان می‏دهد و دیدن را به انسان می‏آموزد،اهمیتش از تمام‏ بیانیه‏ها بیشتر است.»

اما بووار تنها مشاهده کردن را به زنان نمی‏آموزد بلکه«خود -دیدن»را به آنان می‏آموزد.در صفحات پایانی جنس دوم‏ که متاثرکننده‏ترین بخش این کتاب است بووار از بنیان‏های‏ یک عشق واقعی که برپایه احترام متقابل و آزادی است سخن‏ می‏گوید.«روزی که این امکان برای زن فراهم شود که برای تایید خود و نه برای از خود دور شدن و برای یافتن خود نه گریختن از خود با تمام قدرت نه یا ضعف و ناتوانی دوست بدارد.برای او هم‏ همچون مرد عشق به منبعی از زندگی تبدیل می‏شود و نه به‏ خطری کشنده.»

از دختر منظم تا فیلسوف جنس دوم یا جامعه‏شناس رساله‏ جسورانه پیری،ما شاهد یکی از زیباترین ماجراجویی‏های بشری‏ هستیم:اظهارات یک فکر و یک شخصیت؛فکر و شخصیتی که‏ در وارد کردن زنان در تاریخشان سهیم است

منبع: http://www.penelopes.org/ archives/pages/sdb/Portrati/BG.htm